

باورهای عامیانه درباره خون و خونریزی در طومارهای نقالی

محمد فولادی^۱* زهرا غلامی^۲

(دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۲۵)

چکیده

خون، خونریزی، برخی کردن و مضامین مربوط به آن ریشه‌های دیرینه‌ای دارد و پیوسته ذهن بشر را به خود مشغول کرده و در فرهنگ ایران و جهان تأثیرگذار و ماندگار بوده است. مضامین و باورهایی مانند قربانی و برخی کردن انسان و حیوان و آیین‌ها و باورهای پیرامون آن، کشتن انسان‌های مقدس و تأثیر پادافراه آن بر سرنوشت آدمی، شومی خون زن، پاشیدن خون بر سنگ برای رفع جادو، کشتن حیوان مقدس و نزول بلا، خون‌خواری و مالیدن آن بر بدن، شومی خون سگ، حصار ساختن از خون دشمن، خون مظلوم و جوشش خون و انتقام‌گیری از صاحب آن، رویدن گیاه از خون بی‌گناه در داستان سیاوش، کشتن ایرج، سهراب و اسفندیار از جمله باورهای عامیانه‌ای است که در طومارهای نقالی و روایات شفاهی درباره حماسه ملی، بازتاب یافته و ریشه‌ای در اساطیر و شاخه‌ای در باورهای عامیانه دوانده و گسترانده است. در این پژوهش با بهره‌گیری از طومارهای نقالی و دیگر منابع، ابتدا باورهای عامیانه مرتبط با خون و بن‌مایه‌های آن در طومارهای نقالی بررسی و سپس به شیوه تحلیل محتوا به دسته‌بندی و مقایسه نمونه‌های مورد نظر پرداخته می‌شود.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم (نویسنده مسئول)

* Dr.mfoladi@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

واژه‌های کلیدی: باورهای عامیانه، خون و خون‌ریزی، طومارهای نقالی، حماسه، اسطوره.

۱. مقدمه

طومارهای نقالی بخش نسبتاً مهمی از ادب عامیانه مکتوب ایران زمین به‌شمار می‌آیند. روایاتی که در این طومارها بازتاب یافته است، از یک‌سو در اساطیر و کهن‌الگوها و آرکی‌تایپ‌های کهن و اساطیری ریشه دارد و از سوی دیگر در روایات شفاهی که در طومارهای نقالی بازتاب یافته و شکل مکتوب به خود گرفته است، به‌دلیل ذات این طومارها و مخاطبان آن که عامه مردم هستند و معمولاً به شکل نقالی بازگو و منتشر می‌شوند، با باورهای عامیانه و فرهنگ فولکلوریک درآمیخته است و روایتی نو ارائه می‌دهد و در ذهن جا خوش می‌کند و سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل منتقل می‌شود؛ اما متأسفانه به‌دلیل عامیانه بودن کمتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. در طومارهای نقالی برخی نکته‌ها، بن‌مایه‌ها و عناصر داستانی دیده می‌شود که یا از مضامین اصیل و مهم روایات حماسی-اساطیری است و آشنایی با آن‌ها به درک و دریافت دقیق‌تر متون رسمی حماسی و پهلوانی یاری می‌رساند و یا اشارات تازه و سزاوار تأملی است که گاه در روشن شدن مبهمات داستانی یا شکل‌گیری و تأیید فرضیه‌های علمی جدید بسیار به‌کار می‌آید و باید در مطالعات حماسی در کنار مآخذ رسمی ادبی و تاریخی مورد توجه قرار گیرد؛ اما متأسفانه غفلت از آن‌ها احتمالاً به‌دلیل ساختار شفاهی روایات مربوط، از کاستی‌های روش‌شناختی پژوهش‌های حوزه ادب حماسی ایران است (آیدنلو، ۱۳۹۱، مقدمه: ۷۲-۷۳).

مطالعه این طومارها از نظر تحقیق در حماسه ملی و روشن کردن جزئیات و گوشه‌های تاریک آن اهمیت بسیار دارد (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۱۱۳) و سیر تحول و دگرگونی این باورها و ردپای هریک را می‌توان از اعماق اسطوره تا دگرگونی به باور عامیانه در طومارهایی مانند هفت‌لشکر و جز آن پی گرفت و به نتایج خوبی رسید. همین امر ضرورت و اهمیت پژوهش حاضر را نمایان می‌کند. دانسته نیست کدام نقال شاهنامه را از پادشاهی کیومرث تا بهمن اسفندیار با نثری نقالانه کتاب ساخته و آن را هفت‌لشکر

نامیده است که علاوه بر داستان‌های شاهنامه، حاوی داستان‌های حماسی گرشاسب‌نامه، سام‌نامه، بانوگشاسب‌نامه و فرامرزن‌نامه است (افشاری، ۱۳۶۹: ۴۷۶). این طومار که در بردارنده بیشتر داستان‌های حماسی - اساطیری ملی ایران باستان است، با مایه‌های داستان‌های عامیانه ایران تلفیق شده و بخش مهم و پرحجم آن درباره نبردها و ستیزه‌جویی‌های خاندان رستم، برزو، فرامرز و پسران آن دو، تمور و جهانبخش با نام هفت‌لشکر دوم، بیش از همه ساخته و پرداخته نقالان قرون اخیر است (نیکخو و جلالی، ۱۳۹۶: ۱۱۵). در این پژوهش سعی داریم با بهره‌گیری از این طومار مهم نقالی و نیز منابعی چون: فردوسی‌نامه، مشکین‌نامه، طومار کهن شاهنامه، طومار کهن جهانگیرنامه، طومار نقالی شاهنامه، کلیات رستم‌نامه و... موضوع مورد بحث را بکاویم و بیان کنیم.

۲. پیشینه پژوهش

همان‌گونه که گذشت، طومارهای نقالی از جمله منابع مهم دستیابی به باورهای عامیانه است و پژوهشگران به مناسبت و جست‌وجوگریخته به برخی مضامین پرداخته‌اند؛ ولی درباره مضمون خون و خونریزی و باورهای عامیانه مرتبط با آن به پژوهش مستقلی دست نیافتیم. با این حال برخی پژوهش‌هایی که تا حدی با بحث یادشده مرتبط هستند، عبارت‌اند از: «باور بلاگردانی در شاهنامه» از حمیدرضا خوارزمی و همکاران، «رویدن گیاه از انسان» و نیز «بررسی چند رسم پهلوانی در متون حماسی» از سجاد آیدنلو، «اسطوره قربانی» از علی‌اصغر مصطفوی، مقدمه سجاد آیدنلو بر طومار نقالی شاهنامه و نیز کتاب‌های ادبیات عامیانه ایران و فردوسی‌نامه که گاه به مناسبت به موضوع اشاراتی دارند. در این تحقیق ابتدا مواردی از باورهای عامیانه مرتبط با خون و بن‌مایه‌های آن در طومارهای نقالی بررسی و سپس به شیوه تحلیل محتوا به دسته‌بندی و مقایسه نمونه‌های مورد نظر پرداخته شده است.

۳. بحث

خون، خونریزی و مضامین مربوط به آن ریشه‌های طولانی دارد و از دیرباز ذهن بشر را به خود مشغول کرده و در فرهنگ ایران و جهان تأثیرگذار و ماندگار بوده است.

مضامین و باورهایی مانند قربانی و برخی کردن انسان و حیوان و آیین‌ها و باورهای پیرامون آن، کشتن انسان‌های مقدسی چون ایرج و سیاوش و اسفندیار و تأثیر پادافراه آن بر سرنوشت آدمی، شومی خون زن، پاشیدن خون بر سنگ برای رفع جادو، خون‌خواری و مالیدن خون بر بدن، شومی خون سگ، حصار ساختن از خون دشمن، چکاندن خون در چشم برای درمان نابینایی، جوشش خون مظلوم و انتقام‌گیری از صاحب آن، رویدن گیاه از خون بی‌گناه در داستان سیاوش از جمله مواردی است که در طومارهای نقلی و روایات شفاهی مرتبط با حماسه ملی، بازتاب یافته و ریشه‌ای در اساطیر و شاخه‌ای در باورهای عامیانه دوانده و گسترانده است. در ادامه این موضوع و جوانب آن بررسی خواهد شد.

۳-۱. خوردن خون و مالیدن آن بر بدن

خون و باورهای عامیانه مرتبط با آن از جمله مطالبی است که در فرهنگ ملل و نیز طومارهای نقلی بازتاب داشته است. از دیربگام نیز گاه خون نمادی از زندگی و باروری بوده و به همین دلیل در باورهای باستانی نماد زندگی و باروری و تجدید حیات دانسته می‌شد و نوشیدن آن یا گذاشتن از روی آن را مایه توانایی می‌پنداشتند (شوالیه و گبران، ۱۳۷۹: ۳/ ۱۳۵-۱۳۶). آغشتگی پیکر بعضی پهلوانان هندواروپایی به خون جانوران و زخم‌ناپذیر شدن آن‌ها (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۱۸)، قربانی کردن اعراب جاهلی یکی از زیباروترین اسیران جنگی را در برابر بت قبیله خود و مالیدن خون او بر سر و چهره برای استمرار پیروزی در نبرد (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۱۳۶)، دست شستن به خون قربانی انسانی در آیین‌های سوگند در روم (همان، ۴۰)، آغشته کردن سر نوزاد به خون قربانی جانوری در هفته نخست زادن (همان، ۸۵)، نشان گذاشتن با خون قربانی جانوری بر پیشانی شخص یا بخشی از جایی که قربانی برای آن صورت گرفته بوده است، همگی دلالت بر آن دارد که در گذشته قربانی کردن انسان و ریختن خونس کرداری آیینی و مقدس بوده است (آیدنلو، ۱۳۹۱، مقدمه: ۷۹، ۸۰). گاه نیز با نگاه منفی به موضوع خوردن خون نگریده می‌شده و خوردن آن نمادی از کینه‌توزی بوده است؛ خوردن خون و سایر اعضا در نشان دادن مقدار کینه رایج بوده است و سکاها خون نخستین کسی را که

در جنگ می‌کشتند، می‌نوشیدند (آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۸؛ مصطفوی، ۱۳۶۹: ۷۲). در مه‌بهاراتا، بهیمه بنا بر سوگندی که پیش‌تر یاد کرده است، سینه حریف کشته‌شده را می‌شکافد و خونس را می‌خورد (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۸۸). البته همیشه نوشیدن خون به معنی نشان دادن تب انتقام درونی نبوده است؛ بلکه در مواردی خوردن خون دشمن شاید غیر از دشمنی، برای به دست آوردن قدرت و صلابت هم‌آورد با نوشیدن خون او و نیز ایجاد ترس و سستی در سپاه دشمن بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۹)، چنانکه خون و گوشت مرده را برای برخوردارگی از شجاعت، خرد یا صفاتی که در او وجود داشت، غالباً می‌خوردند (فریزر، ۱۳۸۳: ۵۵۴).

در داستان نبرد گودرز با پیران ظاهر امر در خوردن خون پیران نشان دادن کینه دیرینه است، اما گودرز با این کار می‌خواسته در خصایص قدرت و تدبیر پیران که از چهره‌های نیمه‌نیک تورانیان است، شریک شود (خوارزمی، ۱۳۹۲: ۱۸)؛ مانند روایت مشکین‌نامه: گودرز رسید پیش پیران، قطره‌ای از خون او خورد، گریه کرد. سزاوار ندید سرش را ببرد ... (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۶۵). در هفت‌لشکر و طومار نقالی شاهنامه آنچه از جریان گودرز و خوردن خون پیران برمی‌آید، این است که هم برای تشفی خاطر و هم حس انتقام‌جویی و فرونشاندن کینه است: گودرز دید خون پیران روی سنگ ریخته و جان تسلیم کرده است. بنابراین، فرو برد چنگال و خون برگرفت/ بخورد و بیالود روی ای شگفت// ز خون سیاوش بنالید زار/ همی آفرین خواند بر کردگار// ز هفتاد خون گرامی پسر/ بنالید بر داور دادگر (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۶۰-۴۶۱). در این ابیات حس تشفی خاطر بیشتر مورد نظر است. گودرز خواست سر پیران را جدا کند، دید که از خونس روی سنگ پر شده است. یک‌مشت از آن خون بیاشامید به خون ۷۲ پسر و نبیره خویش (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۷) در این متن کینه‌جویی به شکل ویژه برجسته شده و هدف از آن کینه‌کشی به تعداد فرزندان و نیبرگان است.

در روایت دیگر علاوه بر خوردن خون، مالیدن بر سر و صورت نیز وجود دارد که یکی از جنبه‌های مهم بلاگردانی می‌تواند باشد: وقتی سام عوج بن عنق را زخمی می‌کند، عوج چون شتر گر دو بند دست خود را بر دهن گرفته، خون خود می‌مکد و بر سر و صورت خود می‌مالد (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۲۸؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۷).

فروشناندن خشم در این روایت عامیانه نیز دیده می‌شود: رستم پس از کشتن دیو سفید و بیرون کشیدن جگرش برای سوزاندن و رفع نابینایی شاه، جگر او را از خشم می‌جود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۱۱).

بر اساس روایت *مشکین‌نامه*، مالیدن خون بر سر و صورت، علاوه بر آنکه برای فاتح اتفاق می‌افتاد، گاه برای تحقیر دشمن خون بر صورت اسیران نیز مالیده می‌شد: تهمتن به کین سام و ضیغم، جگر کرکسار را درمی‌آورد، خونس را در تشت می‌ریزد، نزد هومان و بارمان می‌برد. وی یک مشت خون به صورت بارمان می‌زند و یک مشت خون به صورت هومان و هردو را باز می‌کند و می‌گوید: بروید خبر برای افراسیاب ببرید (*مشکین‌نامه*، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

چگونگی انتقام‌کشی و خون‌خواری در روایات دیگر نقلی نیز آمده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. در داستان عامیانه «شیرویه»، بهرام خون‌خوار پهلوانی است که «روز جنگ صدمن خون را داخل دویست‌من شراب می‌کند و می‌خورد» (*شیرویه‌نامه*، ۱۳۹۴: ۱۹۱) و «اکوان دیو سر مبارزی را مانند گنجشک می‌کند، خونس را می‌آشامد، جسدش را دور می‌اندازد (همان، ۲۵۱).

پاس پرهیزکار می‌گوید تا هزار نفر از اولاد رستم را نکشم و پیاله‌ای از خون فرامرز و زال نخورم و... دست از جنگ بر نمی‌دارم (*طومار کهن شاهنامه*، ۱۳۹۵: ۸۰۴).

الهاک دیو به جهان‌بخش می‌گوید: اگر مردی به میدان بیا که خونت را به انتقام خون پدرم که رستم کشته، بخورم و گوشتت را مزه شراب کنم (همان، ۸۷۶). گیسیا به اسکندر می‌گوید: به‌خاطرت می‌رسد که ختا مانند ولایت‌های دیگر است که عزم این صوب کردی؟ اول کسی که پیاله خون تو را بخورد من خواهم بود (*اسکندرنامه نقلی*، ۱۳۸۸: ۴۱۸).

۲-۳. حصار ساختن از خون دشمن

از موارد دیگری که درباره بن‌مایه خون می‌توان از روایات عامیانه و اساطیری طومارهای نقلی دریافت، این است که از جسد و یا سر کشته‌شدگان برای ساختن حصار و مناره و از خون آنان برای ساختن گل دیوار بهره می‌جستند که تأثیر منفی

بیشتری در روحیه دشمن داشته و موجب تشفی خاطر و آرامش حس کین‌توزی بوده است و این موضوع از روایات طومارها در مورد گرشاسب نمایان می‌شود: گرشاسب ده‌هزار بت‌پرست را که از کابل و زابل آورده بود، می‌کشد و از خونشان حصار می‌سازد (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۱۷-۲۱۸). به روایتی به دستور گرشاسب چهل‌هزار بت‌پرستی را که در چین اسیر کرده‌اند، به خداپرستی می‌خوانند. هر که نمی‌پذیرد، کشته می‌شود و از خونشان دیوار سیستان را می‌سازند. از قدرت خدا ستاره‌ای درخشان از برج سیستان به هم می‌رسد که آن را هر دشمن که می‌بیند شکست می‌خورد (همان، ۲۲۷). در روایتی دیگر گرشاسب جلو خانه قیصر مناری می‌بیند که از سرکشتگانی که به طمع کتابیون آمده‌اند و نتوانسته‌اند کمان را بکشند، ساخته شده است و گل دیوار جلو خانه را از خون آنان تخمیر کرده‌اند (همان، ۱۹۱).

۳-۳. چکاندن خون در چشم برای درمان بینایی

خون جگر دیو در درمان نابینایی حاصل از سحر مؤثر بوده است. در متن‌های دینی دائوگرایان، هریک از شش اندام درونی، شامل تمام یا بخشی از روان آدمی است که «شن^۱» نامیده می‌شود. شن جگر، «لونگین^۲» یا «دود اژدها» نام دارد و ملقب است به «هن‌مینگ^۳» یعنی «کسی که روشنایی در آرواره‌های خود دارد». بنابراین وقتی جگر دیو سپید دارای روشنایی است، طبعاً چکاندن خون آن در چشمان کاووس و همراهانش، سبب بینایی دوباره و شفای چشمشان می‌شود (کویاجی، ۱۳۶۹: ۱۳). این باور که خون جگر به‌ویژه جگر دیو، درمانی برای بینایی چشم است، در طومارها و روایات مربوط به کاووس و اسکندر بازتاب یافته است:

دیو سفید با سحر کاووس و سپاهش را نابینا می‌کند. رستم از خون جگر دیو سفید هریک را میلی به چشم می‌کشد، فوراً چشمشان روشن می‌شود (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۱۷۳، ۱۷۱؛ کلیات رستم‌نامه، بی‌تا: ۱۳-۱۵؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۴۱) و به روایتی خونابه جگر دیو سفید را در تک‌تک چشم‌ها می‌چکانند، بینا می‌شوند (میرکازمی، ۱۳۹۰: ۵۴).

در اسکندرنامه خون دل و جگر شمامه را در پیاله چینی می‌گیرند و با میل نقره بر چشم اسکندر و سالاران می‌کشند، چشمشان روشن می‌شود و دل و جگر را روی آتش

می اندازند، باقی کوران را دورش جمع می کنند. چون دود آن بر چشمشان می رسد، بینا می شوند (اسکندرنامه تقالی، ۱۳۸۸: ۳۸۲).

۳-۴. پاشیدن خون بر سنگ برای رفع جادو

خون خاصیت خنثا کردن جادو داشته است. در داستان رستم و دیوان مازندران روایتی هست که نشان می دهد خونابه دل و روده دیو برای رفع جادو و شکستن طلسم به کار رفته است:

نامه جادو سربازان کاووس را با جادو سنگ می کند و طلسمشان را به دل و روده دیو سفید می بندد. رستم خونابه دل و روده دیو سفید مخلوط با آب را روی سنگها می پاشد. سربازها از جلد سنگی درمی آیند (میرکازمی، ۱۳۹۰: ۵۴).

۳-۵. تبدیل شدن هر قطره خون دیو به دیوی دیگر

پیشینیان چنین می پنداشتند که از خون انسانهای تبهکار پدیده های پلید و از خون انسانهای شایسته خصوصاً جوان گل و گیاه سر برمی آورد و اینکه فریدون ضحاک را نمی کشد و در دماوند به بند می کشد، بدان جهت است که «اهورامزدا گفت تو نباید او را اکنون بکشی؛ زیرا زمین پر از مخلوقات مؤذی و مضر خواهد شد» (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۱۰۳)؛ اما وقتی سیاوش کشته می شود، از محل ریختن خونش بر خاک، پر سیاوشان می روید؛ گیاهی که هرچه آن را ببرند، باز می روید و جان تازه می گیرد (یاحقی، ۱۳۵۶: ۷۸۹-۷۹۰).

برآمدن دیو از خون دیو از دیگر باورهای عامیانه و بنمایه ای است که در اسکندرنامه تقالی و طوماری از قرن سیزدهم بازتاب یافته است: زال با تیغ جمشیدی به دوال کمر دیو می زند، دیو نعره می زند که یک ضرب دیگر بزن و کار ما را تمام کن. زال که دست پرورده سیمرخ است، مشت خاکی در دهان دیو می ریزد که جان به مالکان دوزخ می سپارد (محبوب، ۱۳۸۷: ۱۱۱۰).

دیو می گوید حال که مرا کشتی، ضربتی دیگر بزن تا از این درد فارغ گردم. فریدون ثانی که هرگز دیو نکشته بود و خبری از حالات دیو نداشت، با تیغ سر دیو را جدا

باورهای عامیانه درباره خون و خونریزی در طومارهای نقالی محمد فولادی و همکار

می‌کند. ناگاه هر قطره خونی که از دیو به زمین می‌چکد، دیوی می‌شود همه به آن هیئت و بر فریدون حمله می‌کنند ... (اسکندرنامه نقالی، ۱۳۸۸: ۴۸۳-۴۸۴).
عفریت می‌گوید کشتی مرا در شباب جوانی، ضربت دیگری بزن تا از قید جان دادن خلاص شوم. اسکندر که شنیده بود دیوان را دو ضربت نباید زد که هر قطره خون او دیوی می‌شود و به آدمی جنگ می‌کند، مشت خاکی بر دهان او می‌ریزد که کاسه سر عفریت بتیاره می‌ترکد (همان، ۵۶۳).

۳-۶. شومی ریختن خون زن

از دیگر باورهای عامیانه شوم دانستن ریختن خون زنان است و از این کار پرهیز داده شده است که مبادا شومی آن دامن‌گیرشان شود: وقتی پسر شمس خاوری به دست کودرز کشته می‌شود، شمس خاوری می‌خواهد زن کودرز را - که ماه خاور دختر خود اوست - بکشد. وزرا نمی‌گذارند، می‌گویند خون زن شوم است، از شهر بیرونش کن (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۶۸).

۳-۷. شومی ریختن خون سگ

به دلیل اهمیت و کارایی سگ در جامعه دام‌پروری و کشاورزی این حیوان محترم شمرده می‌شده و پهلوانی چون رستم نیز از کشتن آنان پرهیز داشته است:
سگ‌های ایل به رستم حمله می‌کنند. رستم به ستوه می‌آید چون نمی‌تواند آنها را بکشد؛ زیرا خون سگ شوم است و بادیه‌نشینان سگ‌های خود را از هرچیز بیشتر دوست دارند ... (زریری، ۱۳۶۹: ۲۸).

۳-۸. پرهیز از کشتن پادشاهان

دامن‌گیری خون پادشاه از جمله باورهایی است که در طومارهای نقالی بازتاب یافته است و پهلوانان از آن می‌پرهیزند و دیگران را نیز از آن می‌پرهیزانند، حتی اگر شاهزادگانی مانند سلم و تور باشند که خود جان شاهزاده‌ای چون ایرج را گرفته باشند و یا پهلوانی باشد که به‌گونه‌ای از نژاد شاهان باشد. در ادامه به مواردی از آن اشاره می‌شود.

افراسیاب می خواهد گرشپوز را بکشد، پشنگ می گوید: مبادا سر برادر را ببری که بر تو سلطنت تباه خواهد شد (مشکین نامه، ۱۳۸۶: ۱۳۲).

در داستان ایرج و برادران نیز کاوه و قارن به خود اجازه نمی دهند که سر سلم و تور را از تن جدا سازند: آن‌ها با دیدن سر ایرج خفتان پاره و شیون کردند، اما تیغ بر سلم و تور نکشیدند. فریدون با دیدن سر بسیار بگریست. گفت چرا ایشان را نکشیدید؟ کاوه گفت چگونه بر روی ایشان تیغ کشیم که شاهزاده‌های مایند؟ (طومار نقلی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

زال به رستم می گوید: هرکس شاهزاده‌ای را بکشد ده سال از عمرش کم می شود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/ ۲۴).

زال هرچند بهمن را به نرمی دلالت می نماید، اعتنا نمی کند. زال برآشفته می شود که ای ناپاک حرامزاده، آخر کشتن پادشاهان مرا دامنگیر کردی؟ و او را به زندان می فرستد (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۵۰۱).

از نقل طومار کهن نیز چنین برمی آید که اگرچه طوس پادشاه نبوده، چون نژادش به فریدون می رسیده، گودرز مانع کشتن او شده است. بهرام قصد هلاک طوس را دارد. گودرز می گوید تو شریک خون طوس مباش. او را نزد کیخسرو ببر بلکه خسرو را از خشم فرود آوریم؛ چه طوس از نسل فریدون است که حقوق بسیاری بر خانواده ما دارد، ما سوگند خورده‌ایم تیغ بر اولاد جمشید نکشیم (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۶۵۵).

سام تمرتاش را به سبب کشتن پادشاه نکوهش می کند: وقتی تمرتاش خاقان را می کشد، سام می گوید پادشاه را نیاستی کشت ... (همان، ۳۱۸).

از سخن زال به فرامرز نیز این مطلب دانسته می شود: روزی که گفتم اسفندیار آسیب نبیند، پدرت نشنید و روزی که گفتم بهمن را که هنوز شاه نشده است، معدوم کنید تو نپذیرفتی (همان، ۸۰۲).

اگرچه گاه با دانستن شومی و پادافراه کشتن شاه، به دلایلی مانند حس انتقام‌جویی و تشفی خاطر، به این منکر دست می زدند: بانوگشسب می گوید فردا خود به میدان می روم و بهمن را با پیل دوپاره می کنم. بگذار نحوست خونش دامنگیر من شود (همان، ۸۴۲).

۳-۹. شوم بودن خون اسفندیار و دیگر ایزدان گیاهی

سیاوش ایزدی نباتی است که وقتی کشته می‌شود، از خونش برگ سیاوشان می‌روید. بن‌مایه ایزد نباتی در سراسر بین‌النهرین، افغانستان و دره سند و سایر نقاطی که آب در آن اهمیتی خاص دارد، به چشم می‌خورد و در ایران بازگشت این «ایزد گیاه» به صورت کیخسرو مجسم می‌شود که برکت و نعمت و استقلال می‌آورد و افراسیاب - دیو خشکی - از بین می‌رود (بازرگان، ۱۳۸۸: ۵۰).

در روایتی زال به نحوست خون اسفندیار، سیاوش، ایرج و جمشید اشاره می‌کند و به فرامرز می‌گوید: نمی‌دانی که نحوست خون اسفندیار زابلیان را به باد خواهد داد، همان‌طور که خون سیاوش دودمان افراسیاب و خون ایرج دودمان سلم و تور و خون جمشید اساس سلطنت ضحاک را به باد داد (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۸۰۲).

سیمرغ به رستم می‌گوید: نباید در کشتن اسفندیار پیش‌قدم شوی. اگر لابه‌ات را نپذیرد، تقدیر آسمان است که می‌باید خون شوم ریخته شود (میرکاظمی، ۱۳۹۰: ۱۶۵)؛ هرکس اسفندیار را بکشد یک‌سال پیش عمر ندارد (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۴۷۶)؛ خون اسفندیار شوم است و اگر به دست کشته شود، عمرت به آخر می‌رسد و دودمانت را هم به باد فنا می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶/۲). زال می‌گوید با کشتن اسفندیار دیری نمی‌گذرد که عمرت تمام می‌شود (همان، ۲۰۷/۱).

۳-۱۰. باورهای مربوط به ریختن خون بی‌گناه

از مطالبی که در طومارها درباره کشتن بی‌گناهان آمده، به‌ویژه اگر شاهان و شاهزادگانی چون سیاوش و ایرج باشند، چند موضوع مهم به‌دست می‌آید: الف. چگونگی ریختن خون بی‌گناه؛ ب. رویش گیاه از خون بی‌گناه؛ ج. جوشش خون بی‌گناه؛ د. ماندن سرخی خون بی‌گناه بر زمین.

پیش از ورود به بحث باید دانست که بنا بر باور برخی پژوهندگان، رگه‌های آیینی داستان سیاوش را می‌توان در رسمی سراغ گرفت که بین سکاها رایج بوده است؛ چنان‌که هر ساله از هر صد دشمن که اسیر می‌گرفتند، یکی را قربانی می‌کردند؛ اما نه چنان‌که چهارپایان را قربانی می‌کردند؛ ابتدا سر قربانی را با مقداری شراب می‌شستند

سپس گلویش را روی ظرفی می‌بریدند؛ چنان‌که تیره‌ای از آریاییان (تورانیان) چنین می‌کردند. سپس ظرف خون را بالای پشته هیزم می‌بردند و بر روی خنجر آرس (نماد ایزد جنگ) می‌ریختند. در همان حال که خون را بالای پشته هیزم می‌بردند، گروهی دیگر بازو و کتف راست قربانی‌ها را از پیکر جدا می‌ساختند و به سوی آسمان پرتاب می‌کردند (نثار خورشید می‌ساختند) و سپس می‌رفتند و بازو و کتف‌ها را همان‌جا که افتاده بود، بر جای می‌گذاشتند (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۷۲، به نقل از هرودت، ۱۳۳۹: کتاب ۴، فقرة ۶۲).

۳-۱۰-۱. چگونگی ریختن خون بی‌گناه

یکی از باورهایی که در این‌باره در طومارهای نقلی بر اساس اساطیر و حماسه‌ها، باز مانده و به باوری عامیانه و عمیق تبدیل شده است، پرهیز از ریختن خون بر زمین است. معمولاً خون در طشت یا مکانی سنگلاخ (شخ) ریخته می‌شود و نباید بر خاک و زمین نفوذ کند. نمونه‌های آن را در داستان ایرج و برادران می‌توان دید: سلم و تور، ایرج را بستند. تور سر او را در طشت برید. خون در میان طشت ریخت. نعشش را بیرون انداختند (عنصری، ۱۳۹۰: ۱۹؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۵).

نیز رستم و سرخه در طومار هفت‌لشکر، رستم فرمود طشت آوردند و زواره سر سرخه را مثل گوسفند جدا کرد (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۲۲).

در مورد توس نیز این مطلب دیده می‌شود: طوس را نزد کیخسرو بر سفته چرمین می‌نشانند. طشت طلا می‌آورند تا خونش بر زمین نریزد ... (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۶۵۵).

از جمله مصادیق بارز این موضوع، داستان کشتن سیاوش است که از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی است. در چگونگی کشتن سیاوش حتی از جانب دشمن کوشش بر آن است که خونش بر زمین نریزد و در این‌باره روایات گوناگون آمده است که سر او را بر سر چاهی بریدند تا خون در آن چاه ژرف ریخته شود (همان‌گونه که در پی خواهد آمد) و یا سرش در طشتی بریده می‌شود تا خونش بر زمین نریزد. گروهی زره در میان طشت سر سیاوخش را جدا کرد تا خونش را در طشت زرین نزد افراسیاب برد. ناگاه گردی برخاسته طوفان شد و روی دنیا تیره و تاریک گشت ... (طومار نقلی شاهنامه،

۱۳۹۱: ۵۱۹). دقت در ریخته نشدن خون بر زمین، بدان‌جهت بوده که خون از جوشش بیفتد و انتقام گرفته نشود؛ خون در حماسه و اساطیر نقش عمده‌ای دارد و وجود عقایدی مبنی بر اینکه خون به زمین فرو نمی‌رود، مگر آنکه انتقام او گرفته شود، زمینه‌ساز شکل‌گیری جنگ است (شمیسا، ۱۳۷۳: ۸۱-۸۲).

۳-۱۰-۲. رویدن گیاه از خون بی‌گناه

همان‌گونه که گذشت، از بیم آنکه خون بی‌گناه بجوشد و انتقام صاحبش را بگیرد، کوشش بر آن بوده که خون در زمین نفوذ نکند. رویدن گیاه از خون سیاوش از نظر نمادگذاری داستانی به‌معنای از بین رفتن خون بی‌گناه ستمدیدگان است و فرزندش کیخسرو نمود عملی این نماد است که کین خون پدر را از کشندگان او می‌کشد (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۵۲). خون مظلوم مقدس است و این تقدس را طبیعت و اجزای آن، خاک و زمین هم می‌دانند. خون مظلوم را زمین در خود نمی‌کشد و برای همین همیشه جوشنده است تا انتقام مظلوم را از ستم‌پیشگان بازستاند (فولادی، ۱۳۷۹: ۱۴۴).

در هفت‌لشکر آمده است: سر سیاوخش را جدا کردند، خونش را در طشت طلائی و به خاک ریختند. القصه گیاهی سبز شد (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۲۰) و به روایتی یک قطره از خونش به زمین چکید، علف سرخی شد که آن را خون سیاوخشان گویند (عناصری، ۱۳۷۲: ۱۷۵).

اما خواست خدا گاه بر این بوده که با همه دقت، قطره خونی بر زمین می‌ریخته است و از آن گیاه یا درختی برمی‌آمده و انتقام خون بی‌گناه گرفته می‌شده است؛ زیرا این امر از سنت‌های الهی و ایزدان به حساب می‌آمده است. گیاه برآمده از خون سیاوش را برخی منابع «خون سیاوشان»، برخی «پر سیاوشان» و برخی نیز «درخت» نامیده‌اند:

از خون سیاوش بر زمین گیاهی رست که خون سیاوشان نام گرفت (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۵۶۶). وقتی برزو کتف رستم را می‌شکند، طبیبان درمانش را با گیاهی می‌دانند که از خون سیاوش در توران می‌روید. پهلوانی به توران می‌رود، پس از نبردی سخت با دربارداران از جیحون می‌گذرد، گیاه پر سیاوشان را برای درمان رستم می‌آورد (حسام‌پور و جبار ناصر، ۱۳۸۸: ۷۷).

از ویژگی‌های متون حماسی هم‌نوایی و هم‌دردی طبیعت و مظاهر طبیعت با قهرمان است و در داستان سیاوش نیز وزیدن باد، برخاستن طوفان، تیرگی هوا و رویش گیاه از خون سیاوش از نمودهای این موضوع است: جلاد سر سیاوش را در طشت طلا برید، خونس را در چاهی فرو ریختند که گویی قیامت قیام کرد؛ یک‌مرتبه هوا تیره و تار شد، طوفانی برخاست که تمام افراد از اسب به زیر افتادند و ساعتی بعد که طوفان برطرف شد، دیدند از چاهی که خون ریخته شده است درختی روید که رشد سرسام‌آوری داشت و این‌کار در آن واحد انجام شد ... (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۲۸۳، ۲/۲۶۰).

خون سیاوش به زمین ریخته شد، خاک زمین به‌جوش آمد و از خونس گیاهی روید که آن را پر سیاوش نامیدند (همان، ۱۳۰/۳، ۲/۲۵۳).

حتی در فردوسی‌نامه آمده است که خود سیاوش سفارش می‌کند که خونس بر زمین نریزد، مبادا جنگ پایان نیابد و کین‌خواهی و کشتار از طرفین ادامه یابد: گفت طوری سر مرا ببرید که یک چکه هم از خونم زمین نریزد که اگر بریزد، دعوا و جنگ روی زمین تمام نمی‌شود. سرش را درون طشتی بردند؛ ولی یک‌قطره خون بر زمین ریخت که حالا هروقت جنگ می‌شود، می‌گویند خون سیاوش به‌جوش آمده و از آن قطره‌خون که بر زمین ریخت، گیاه پر سیاوش روید که هر برگش را می‌کنند از جایش خون بیرون می‌آمد (همان، ۱۳۱/۳).

جلاد سیاوش را در بیابانی آورد، خیلی احتیاط کرد که قطره‌ای خون روی زمین نریزد؛ اما از آنجا که خدا می‌خواست، یک‌قطره از خون این شاهزاده بی‌گناه بر زمین بچکد، پس از سال‌ها گیاه برگ سیاوش روید (همان، ۲/۲۶۰، ۳/۱۳۲).

فریدون نیز شب و روز بر سر قبر ایرج دعا می‌کند که خداوندا شاخی از تخم ایرج پیدا کن تا سر آن دو ناپاک را نزد من فرستد (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۳۸).

در حکایتی از فردوسی‌نامه، زال نیز پادافراه کور کردن یکی از مخالفان را به‌دلیل چکیدن خون او بر زمین، باید تحمل کند: زال یکی از مخالفانش را با چوب‌گری کور کرد. خون چشم مرد به زمین ریخت. بعد از مدتی از همان‌نقطه درخت‌گری روید و ترکه‌هایی راست و کشیده پیدا کرد که برای چوبه تیر مناسب بود. روزی هنگام شکار زال چوبه تیر پیدا نکرد. از قضا همان درخت‌گز را دید، شاخه‌ای از آن برید و تراشید

و در چلهٔ کمان گذاشت، مرغی را هدف گرفت؛ اما چوب گز کمانه کرده برگشت و بر چشم زال نشست و او را کور کرد. زال بیهوش شد و وقتی به هوش آمد و تیر را از چشمش بیرون کشید، به یاد آورد که چندین سال پیش در این مکان جوانی را با ترکهٔ گز کور کرده بود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/۲۰۶).

۳-۱۰-۳. جوشش خون

در بخش پیشین رویش گیاه باعث انتقام خون بی‌گناه بود و در این بخش، جوشش خون نیز انتقام‌گیرندهٔ بی‌گناه است. در روایت‌های عامیانه‌ای که در پی می‌آید جوشش خون، ناسزا گفتنِ خون به کشنده، جوشش هر سی‌وشش سال یک‌بار و نزول بلا هنگام جوشش خون از جمله باورهایی است که در متون نقالی بازتاب داشته است:

گرسبوز سر شاهزاده را در طشت طلا جدا کرد؛ اما چند قطره از خون گلوی سیاوش بر زمین ریخت. طولی نکشید که افراسیاب دید همان چند قطره خون جوشید و جوشید و به‌حدی بالا آمد که تمام صحن چادر را گرفت و طولی نکشید که خون نشست کرد و به همان چند قطرهٔ اولی تبدیل شد. افراسیاب از کردهٔ خود نادم شد (همان، ۳/۱۲۹، ۲/۲۴۸، ۲۴۹). از خون گلوی سیاوش قطره‌ای به زمین ریخت، به جوش آمد و به افراسیاب دشنام داد. می‌گویند اگر بار دیگر این قطرهٔ خون به جوش آید، تمام دنیا را جنگ و جدال می‌گیرد (همان، ۳/۱۳۳). وزیر افراسیاب می‌گوید اگر قطره‌ای از خونسش به زمین بریزد تا قیامت می‌جوشد؛ اما موقع بریدن سر سیاوش یک قطره خون بر زمین ریخت و بدبینی همیشگی ایران و توران نسبت به هم، بر سر خون سیاوش بوده است (همان، ۲/۲۵۰). سیاوش بی‌آنکه کلامی بگوید پیش آمد، گردن روی طشت طلا نهاد. سرش را بردند، صبر کردند تا تمام خون در طشت جمع شد. ناگهان پای شیده به طشت خورد و قطره‌ای بر زمین چکید و این همان خون است که تا قیامت می‌جوشد. (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۶۰۲). منجمان گفته بودند اگر قطره‌ای از خون سیاوش بر زمین بریزد تا قیامت می‌جوشد و ایرانی دست‌بردار از تورانی نخواهد بود (همان، ۵۹۷). افراسیاب غافل بود که خون سیاوش آن‌قدر می‌جوشد تا انتقام خون بی‌گناه او گرفته شود (انجوی شیرازی ۱۳۶۹: ۲/۲۵۳).

جوشش خون هر سی و شش سال یکبار: افراسیاب بالای چاهی سیاوش را گردن زد، خونش را در چاه ریخت. عقیده دارند که هر سی و شش سال یکبار این خون به جوش می‌آید و مثل غذایی که به جوش آمد، کف می‌کند و از دیگ سر برود، از دهانه چاه با جوش و کف سر می‌رود. در این موقع بلاهای مختلف به زمین نازل می‌شود (همان، ۱۳۳/۳).

۳-۱۰-۴. ماندن سرخی خون بی‌گناه بر زمین

سهراب: در یک روایت مردمی، رستم خون سهراب را روی تپه‌ای ریخته و رنگ خون او روی تپه باقی مانده است. این تپه سرخرنگ که قلات نام دارد، در مغرب کوه قلعه سفید ممسنی فارس است (همان، ۱۴۲/۲).

سیاوش: در قسمتی از لبه خندق روستای دشت رزم، رنگ خاک سرخ است و مردم ممسنی معتقدند وقتی افراسیاب سر سیاوش را برید، یک قطره خون او به زمین افتاد و رنگ خاک سرخ شد و نزاع‌هایی که در محل رخ می‌دهد، به سبب جوشش این قطره خون است که گه‌گاه به جوش می‌آید (همان، ۲۶۱/۲).

۳-۱۱. قربانی کردن حیوانات برای آمدن باران

واژه قربانی در اصطلاح کلی در علم ادیان، گرفتن زندگی موجود زنده است (اعم از انسان، حیوان یا نبات) چه از راه کشتن یا سوزاندن یا دفن کردن به منظور تقرب به خدایان و جلب نظر آنان (مصطفوی، ۱۳۶۹: ۲۱).

در روایتی از بانوگشسب‌نامه از کوهمره سرخی، دو سال از مرگ سهراب می‌گذرد و رستم و گل‌اندام صاحب فرزند نمی‌شوند. رستم می‌گوید اگر به درگاه خدا نیایش و قربانی کنیم حتماً فرزندی به ما خواهد بخشید. رستم روانه چشمه شاه ابوالخیر شده و پس از شست‌وشو و نیایش تیشتر الوس را به سرچشمه آب می‌برد. همان‌گاه سروشی می‌آید و ندا می‌دهد: تو فرزندی را بی‌گناه کشتی و خشم خداوند دامانت را گرفته است. زمانی که در اثر نیایش تو باران ببارد، رحمت خداوند تو را در بر گرفته، صاحب فرزند می‌شوی ... رستم روز بعد هم راهی چشمه آب می‌شود، اعمال قربانی را به جا

می‌آورد و آمرزش می‌خواهد؛ اما خبری از باران نیست. آن شب گریه و زاری می‌کند و سروش رحمت به خوابش می‌آید و می‌گوید خداوند تو را آمرزیده است و به زودی فرزندی به تو می‌دهد که همه مردان تسلیم قدرتش باشند. بامداد تیشتری را به سرچشمه آب ببر. سر و تن بشوی، نیایش کن و هنگام ظهر که ورزاها به سرچشمه آب آمدند، تیشتر را قربانی کن ... پس از قربانی، ابرهای تیره تمام آسمان را فرامی‌گیرند و بارش باران آغاز می‌شود. آن‌ها باز نیایش می‌کنند و نه ماه بعد صاحب دختری زیبا می‌شوند که چون گوش‌هایش بزرگ‌تر از حد معمول است، نامش را بانوگشی می‌گذارند (ریاحی‌زمین و جباره ناصرو، ۱۳۹۰: ۱۴۹-۱۵۰).

در روایتی دیگر رستم به پیشنهاد سروش در سرچشمه آب‌ها تیشتری را قربانی می‌کند، خونش را در آب می‌ریزد تا صاحب پسری شود. خون تیشتر همه‌جا را سرخ می‌کند که ناگهان آب چند برابر می‌شود و این یعنی قربانی پذیرفته شده است. چند ماه بعد صاحب فرامرز می‌شود (جباره ناصرو، ۱۳۹۶: ۶۳-۶۴).

۱۲-۳. بلاگردانی

بلاگردانی از دیگر مضامین و باورهای عامیانه است که در طومارهای نقالی بازتاب یافته است. این موضوع را خوارزمی در *شاهنامه* بررسی‌اند و نگارندگان نیز در این مقاله در طومارها و روایات شفاهی آن را بررسی می‌کنند.

۱۲-۳-۱. دفع بلا با نثار خون شاهان

بنا بر روایتی، کاووس از گناه نوشدارو ندادن به سهراب پشیمان می‌شود و این موضوع را بیان می‌کند که: من بد کردم و به تهمت نوشدارو نادم. اگر سهراب زنده بود، او و تهمتن جواب این اهریمن‌زاده (جهانگیر) را می‌دادند. من باید به میدان بروم، چون نوذر شهریار خونم را نثار کنم تا بلکه یزدان بر سایرین رحم آورد و مردم را از ترکتازی افراسیاب برهاند (طومار کهن جهانگیرنامه، ۱۳۷۵: ۱۴۶).

۳-۱۲-۲. دفع بلا با تن شستن در خون

تن شویی در خون برای دفع پیشگویی پیشگویان بوده است. در مسائل قربانی، مالیدن خون قربانی بر سر و چهره کسی که مورد نظر است و حتی قربانی‌های انسانی و استفاده از خون، سنت دیرینه‌ای در اساطیر و آیین‌های ملل مختلف دارد (آیدنلو، ۱۳۹۱: ۱۷). در مقاطعی از تاریخ تمدن بشر، قربانی کردن انسان و ریختن خورش رایج و کرداری مقدس و آیینی بوده است. ضحاک بنا بر همین اعتقاد در خون غوطه‌ور می‌شود تا بلکه زندگی خویش را که طبق پیشگویی‌ها به دست فریدون به پایان خواهد رسید، بازیابد (آیدنلو، ۱۳۹۱، مقدمه: ۷۹-۸۰).

زیرک منجم گفت اگر فریدون تو را یابد، به عذاب تمام هلاک خواهد کرد. ضحاک با حکیمان و وزیران از بغداد بیرون و به بابل آمدند. فرمود از آدم شهر بابل حوض ساختند و سه‌هزار جاندار از چرنده و پرنده و آدمیزاد در میان حوض سر بریدند تا پر خون شد. ضحاک برهنه شد و تا به گردن در میان آن خون بنشست و فرمود چهارصد ساحر طلسم ساختند که شاید ضحاک زنده بماند (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۰۶).

۳-۱۲-۳. دفع بلا با قربانی کردن انسان یا حیوان

این باور در داستان ضحاک و گاو برمایه آمده است. ضحاک پس از آگاهی از شیردادن گاو برمایه به فریدون، با کشتن گاو می‌خواهد دفع بلا کند: گفت چند روز است که گاو ابلقی از گله جدا می‌شود و بدین موضع می‌آید و طفلی را شیر می‌دهد. ضحاک به همان کوه آمد و فرمود گاو ابلقی را به تیغ پاره‌پاره کردند ... (هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶). از جمله باورهای مرتبط با خون‌ریزی، ریختن خون حیوان سپند است که آن‌هم از پادافره خالی نیست. در زمان آبتین گاو حیوان مقدسی محسوب می‌شد و ضحاک با کشتن گاو برماین می‌بایست منتظر زوال حکومت می‌بود (خوارزمی، ۱۳۹۲: ۵). ضحاک برای دفع بلا از خود، چندین هزار جاندار را می‌کشد و در خونشان می‌نشیند (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۰۶).

باورهای عامیانه دربارهٔ خون و خون‌ریزی در طومارهای نقالی محمد فولادی و همکار

اسفندیار با کشتن اسب دفع بلا می‌کند: وقتی اسفندیار به جنگ رستم می‌رود، پس از پیمودن چند منزل اسب اسفندیار می‌خوابد و هرچه او را می‌زنند، بلند نمی‌شود. اسفندیار به فال بد می‌گیرد و دستور می‌دهد اسبش را سر ببرند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۱۰) و به روایتی شتری را که خسبیده است، گردن می‌زند (جباره ناصرو، ۱۳۹۶: ۱۴۲؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۰۱).

رستم با طعام دادن و قربانی کردن حیوان دفع بلا می‌کند: وقتی کاووس، طوس را با غل و زنجیر به زابل می‌فرستد، رستم بند از او برمی‌دارد و خلعت مرصع می‌پوشاند و با عزت وارد زابل می‌کند. سر راهش گوسفند و گاو و شتر قربانی می‌کنند و رستم چهل روز در اویش را اطعام می‌کند (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۲۰۹).

کیخسرو و قربانی کردن در مقدم او: مردم با شروع باران از آمدن خسرو اطلاع یافتند و هر جا شتر، گاو یا گوسفندی یافت می‌شد، سر راهش قربانی می‌کردند ... (همان، ۶۴۳).

قربانی کردن سرکردگان فرنگی: وقتی امیرارسلان و غازیان اسلام با چنگ و چنگال خون‌آلود به دروازهٔ استانبول پا نهادند، کاردان وزیر و امیران، سرکردگان فرنگی را در رکابش قربانی کردند (نقیب‌الممالک، ۱۳۷۹: ۹۰).

در حکایتی دیگر از هفت‌لشکر دربارهٔ تهمتن نیز این موضوع یافت می‌شود: تهمتن هرچند رخس را می‌راند، به یکدست حرامزاده نمی‌رسید. حیران شده گفت: این مرد عاقبت به‌خیر نیست. بهتر است او را در این جا به خاک کرده، برویم مبادا که ازو آسیبی رسد ... (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۸۱، ۲۸۲).

قربانی کردن زن و فرزند اغریث در جلو اسب: افراسیاب وقتی از قلعهٔ متروکی می‌گذرد که زاد و رود اغریث آنجا هستند، مأمور می‌فرستد که زن و بچهٔ اغریث را بیاورند جلو اسبش قربانی کنند. مأموران دختر اغریث را آگاه می‌کنند تا بگریزند ... (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۶۵).

دور کردن زال از خانواده و قصد کشتن او نیز از نمونه‌های دیگر بلاگردانی است که در طومارها آمده است. سام به منوچهر می‌گوید چون فرزندم با موی سپید متولد شد، اندیشیدم که بدنشان است، فرمودم او را به صحرا انداختند. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۷۳) و به روایتی دستور می‌دهد زنده به گورش کنند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/ ۱۸۱).

۳-۱۲-۴. دفع بلا با انتقال شر به دیگران

در طوماری روایتی هست که بر این باور عامیانه اشاره دارد: وقتی رابطه کرکس‌ها و صندوقی که کاووس در آن است قطع می‌شود، صندوق روی بام قلعه تن‌کابن می‌افتد. تن‌کابن‌شاه دستور می‌دهد چند مقصر بروند و صندوقی که از آسمان افتاده بیاورند تا اگر خطری در بین باشد دامنگیر آنان شود (طومارکهن شاهنامه، ۱۳۹۵: ۱۹۹).

۴. نتیجه

شواهد این مقاله نشان می‌دهد که با تأمل دقیق در متون حماسی و نقلی می‌توان نکته‌های تازه‌ای یافت و سیر تحول و دگرگونی این باورها و ردپای هر یک را می‌توان از اعماق اسطوره تا دگرگونی به باور عامیانه در طومارهایی مانند هفت‌لشکر و جز آن پی گرفت و به نتایج خوبی رسید. مقایسه روایات شاهنامه و دیگر آثار حماسی ملی با روایات طومارها نشان می‌دهد که مضامین و باورهایی مانند قربانی و برخی کردن انسان و حیوان، کشتن شاهان و انسان‌های مقدس و تأثیر پادافراه آن بر سرنوشت آدمی، شومی خون زن، پاشیدن خون بر سنگ برای رفع جادو، کشتن حیوان مقدس و نزول بلا، خون‌خواری و مالیدن خون بر بدن، شومی خون سگ، حصار ساختن با خون دشمن، خون مظلوم و جوشش خون و انتقام‌گیری از کشنده، رویدن گیاه از خون بی‌گناه و... از جمله باورهای عامیانه‌ای است که در طومارهای نقلی و روایات شفاهی پیرامون حماسه ملی، بازتاب یافته است که برخی پیش‌زمینه اساطیری دارند و در طومارهای نقلی به شکل دگرگون‌یافته در باورهای عامیانه بازتاب یافته‌اند. از این جهت با مقایسه این باورها با متون حماسی و اسطوره‌ای، معلوم می‌شود که مضامین اسطوره‌ای و حماسی در طومارهای نقلی به‌روزتر شده و اسطوره، حماسه و باورهای جدید درهم آمیخته است.

پی‌نوشت‌ها

1. Shen
2. Lung ye n
3. Hen ming

منابع

- اسکندرنامه (از فرنگ تا هندوستان) (۱۳۸۸). منسوب به منوچهرخان حکیم. به‌کوشش علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو. ج ۱. تهران: سخن.
- افشاری، مهران (۱۳۶۹). «هفت‌لشکر یا شاهنامهٔ نقالان». فرهنگ. ش ۷. صص ۴۷۵-۴۹۴.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «راز رویین‌تنی اسفندیار». جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. صص ۳-۳۰.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه (روایات سیاوش، بیژن و منیژه و سام‌نامه از طومار مرشد حسین کاشانی). ج ۳. چ ۳. تهران: علمی
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۹۴). دانشنامهٔ مزدیسنا. چ ۶. تهران: مرکز.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۱). «تصحیح شاهنامه بس». کتاب ماه ادبیات. ش ۶۵ (پیاپی ۱۷۹). صص ۱۱-۲۱.
- ----- (۱۳۸۳). «بن‌مایه اساطیری «رویدن گیاه از انسان» و بازتاب آن در شاهنامه و ادب پارسی». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی: مردم‌شناسی و فرهنگ عامه. ج ۱. بنیاد ایران‌شناسی.
- ----- (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل چند رسم پهلوانی در متون حماسی». بیک نورزبان و ادبیات فارسی. س ۱. ش ۱. صص ۵-۲۶.
- بازرگان، محمدنوید (۱۳۸۸). «آب و افراسیاب». پژوهشنامهٔ ادب حماسی. د ۵. ش ۸. صص ۳۷-۵۹.
- جباره ناصرو، عظیم (۱۳۹۶). گردآوری و بررسی روایت‌های حماسی نقالی منطقهٔ کوهمره سرخی. چ ۱. شیراز: تخت جمشید.
- حسام‌پور، سعید و عظیم جباره ناصرو (۱۳۸۸). «روایتی دیگر از برزنامه (از کوهمرهٔ سرخی)». بوستان ادب. د ۱. ش ۱. پیاپی ۵۶/۱. صص ۶۹-۱۰۱.
- خوارزمی، حمیدرضا (۱۳۹۲). «باور بلاگردانی در شاهنامه». فرهنگ و ادبیات عامه. د ۱. ش ۲. صص ۱-۲۴.
- ریاحی‌زمین، زهرا و عظیم جباره ناصرو (۱۳۹۰). «آمیزش اسطوره و حماسه در روایتی دیگر از بانوگشسب‌نامه (از کوهمرهٔ سرخی)». ادب‌پژوهی. ش ۱۸. صص ۱۴۵-۱۷۰.
- زریری، عباس (۱۳۶۹). داستان رستم و سهراب (روایت نقالان). ویرایش جلیل دوستخواه. چ ۱. تهران: توس.

- سرکاراتی، بهمن (۱۳۷۸). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران». سایه‌های شکارشده. چ ۱. تهران: قطره. صص ۷۱-۱۱۲.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). *انواع ادبی*. چ ۲. تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۷۹). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضاییلی. چ ۱. تهران: جیحون.
- *شیرویه نامدار* (۱۳۹۴). به کوشش علی‌رضا سیف‌الدینی. چ ۲. تهران: ققنوس.
- *طومار کهن جهانگیرنامه* (۱۳۷۵). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. چ ۱. تهران: نیما.
- *طومار کهن شاهنامه فردوسی* (۱۳۹۵). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. چ ۳. تهران: دنیای کتاب.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). تصحیح سجاد آیدنلو. چ ۱. تهران: به‌نگار.
- عناصری، جابر (۱۳۷۲). «داستان خسته‌جانی سیاوش گلبدن در طومار نقالان شیرین سخن». *سیمرغ*. ش ۱۲ و ۱۳.
- ----- (۱۳۹۰). *شناخت اساطیر ایران بر اساس طومار نقالان*. چ ۴. تهران: سروش.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۳). *شاخه زرین*. ترجمه کاظم فیروزمند، چ ۱. تهران: آگاه.
- فولادی، محمد (۱۳۷۹). «اندیشه‌ای بر ویژگی‌های اخلاقی - اجتماعی داستان سیاوش». *پژوهش‌های فلسفی کلامی*. د ۱. ش ۴. صص ۱۲۴-۱۴۹.
- *کلیات رستم‌نامه* (بی‌تا). به کوشش محمد فرسایبی. چ ۲. تهران: مؤسسه مطبوعاتی حسینی.
- کویاجی، جهانگیر کورجی (۱۳۶۹). *آیین‌ها و افسانه‌های ایران چین و باستان*. ترجمه جلیل دوستخواه. چ ۲. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
- محجوب، محمدجعفر (۱۳۸۷). *ادبیات عامیانه ایران*. ج ۲. چ ۴. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه.
- *مشکین‌نامه* (۱۳۸۶). حاج‌حسین‌بابا مشکین. به کوشش ولی‌الله ترابی و داود فتحعلی‌بیگی. چ ۲. تهران: نمایش.
- مصطفوی، علی‌اصغر (۱۳۶۹). *اسطوره قربانی*. چ ۱. تهران: بامداد.
- میرکاظمی، سیدحسین (۱۳۹۰). *من و رستم و گرز و افراسیاب (نقالی ۱۰ داستان گرانمایه از شاهنامه)*. چ ۱. گرگان: آژینه.
- نقیب‌الممالک، محمدعلی (۱۳۷۹). *امیرارسلان*. با مقدمه محمدجعفر محجوب. چ ۲. تهران: الست فردا.

باورهای عامیانه دربارهٔ خون و خون‌ریزی در طومارهای نقالی.....محمد فولادی و همکار

- نیک‌خو، عاطفه و یدالله جلالی پندری (۱۳۹۶). «نقش ویژگی‌های روایتی در افزایش ظرفیت‌های نمایشی طومار جامع نقالان». فرهنگ و ادبیات عامه. س ۵. ش ۱۳. صص ۱۱۱-۱۳۲.

- هفت‌شکر (۱۳۷۷). به‌کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- هرودت (۱۳۳۹). تاریخ هرودت. ترجمهٔ هادی هدایتی. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.

- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۵۶). «اسطوره در شعر امروز ایران». دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. س ۱۲. ش ۴.

Popular beliefs on blood and bleeding in story scrolls

Mohammad Fouladi¹ * Zahra Qolami²

1. Associate professor of Persian language and literature- Qom University

2. Ph.D. candidate in Persian language and literature- Qom University

Received: 4/02/2019

Accepted: 16/03/2019

Abstract

Blood and bleeding and their related themes have long been rooted in human spirit and have had a decisive influence on Iranian and world culture. Themes and beliefs such as the sacrifice of human beings and animals, the rituals and beliefs that involve it, the killing of the holy people and its effect on human destiny, the bloodlust of the bleeding woman, blood spilling on the stone for the suppression of magic, the death of a sacred animal and those reflected in the history of Siavash, Iraj, Sohrab and Esfandiar in Shahnameh and finally the narrative petitions and oral narratives about the national epics are reflected and rooted in myths and branches in popular beliefs. In this research, using stories and other sources, first of all, popular beliefs about blood and its contents are examined at narrative plan, then the method of content analysis has been used and the desired samples have been compared.

Keywords: popular beliefs, blood and blood, scrolls, epic, myth.

*Corresponding Author's E-mail: Dr.mfoladi@gmail.com